

از بین برده ایم.

نگهبان شب در انتها موفق می شود شمایمی از یک قهرمان را از دل یک پسر ساده کرمانی بیرون بکشد و مخاطب او را به عنوان شخصیت اصلی و کنش مند در درام پذیرفته و در مسیر تحول با او همراه می شود، برای این اتفاق از چه تمهیداتی استفاده کردید؟

دشواری کار در اینجا بود که من شخصیت اصلی خود را آدمی بسیار ساده، بی غل و غش و بسیار خوش بین انتخاب کرده بودم و شاید خوش بینی اونسبت به اطرافیان به ساده لوحی تعبیر می شد با این تفسیر که آنچه موجب زیبایی و جذابیت قصه است کنتراست و تضادهاست، اینکه بتوانم این ترکیب و کنتراست را در شخصیت طراحی کنم بسیار سخت بود. نمی خواستم اخلاق مداراری شخصیت صرفا در ضعف و استیصال او انگاشته شود برایم مهم بود بالعکس آن را در انتخابی آگاهانه جانمایی کنم، به همین دلیل بود که شخصیت به آستانه مورد نظر که درک جدید از زندگی و مسئولیت پذیری بود، رسید.

در فیلم نگهبان شب ما خانواده ای را می بینیم که دچار مشکلات عدیده ای هستند و در موقعیت طبقه کم بر خوردار از نظر اجتماعی قرار دارند، با این حال این فیلم وارد مقوله سیاه نمایی نمی شود و در انتها مخاطب با حال خوبی از سالن خارج می شود، با توجه به اینکه این موتیف سبکی در فیلم های دیگر تان نیز دیده می شود، دلیل این حال خوب در سینمای رضا میر کریمی را در چه می دانید؟

در ابتدا باید بگویم من برای سیاه نمایی در فیلم معادل معنایی ای در ذهن ندارم. اما به طور کلی از نظر من فیلمی سیاه است که انسانیت درون آن مرده باشد. انسان تنها عامل موثر در بهبود و تغییر شرایط است. وقتی در یک فیلم، انسان در مواجهه با شرایط بی اراده و بی اختیار می شود، به مخاطب احساس حقارت دست می دهد. فیلم های که حال ما را بد می کند معمولا راهی را برای نجات باز نمی گذارند و شاید بشود تعبیر سیاه نمایی را که مدنظر تان است را درون این مضامین جستجو کرد.

در این صورت می توان استنتاج کرد که رمز این حال خوب در سینمای میر کریمی؛ این است که به انسان احترام می گذارد و انسانیت درون آن نمی میرد....
بله، این هم می تواند تعبیر درستی باشد.

های فیلمسازی تان دارد، اما دوست داشتیم از زبان خودتان بشنوم که دغدغه اصلی تان در فیلمسازی چیست و به دنبال رسم چه معنایی در شکل کلی فیلم هستید؟

سوال سختی است در واقع اگر می دانستم چه چیزی را می خواهم بگویم شاید دیگر فیلم نمی ساختم. اما به طور کل فیلمسازی را بخش جدا افتاده ای از زندگی خود نمی دانم. آن را بخشی از خودم می دانم که ادامه پیدا می کند. کنجکاری و جستجوهایم برای پیدا کردن جواب پرسش هایم به فیلمسازی منتج می شود. بخشی از دغدغه های زیستی ام در اجتماع به همراه بخشی از تجربه های شخصی ام را به کار می گیرم تا به نتیجه یا مفهومی برسیم و در ادامه سعی می کنم همین ها را با مخاطب نیز به اشتراک بگذارم.

با این حساب نگاه خودتان هم به زندگی مانند فیلم هایتان ساده، روان و سیال است؟
بله، احتمالا همین طور است.

در نگهبان شب ضد قهرمان یا شخصیت منفی متفاوتی را به تصویر کشیده اید، به طور خلاصه "شخصیت منفی ای که دوست داشتنی است" که مصطفی کیایی نقش آن را بازی می کند. آیا تمهیدی از قبل برای این ترسیم خاص مدنظر تان بود؟

شاید در ترسیم بندی هایی که بر اساس الگوهای فیلمنامه نویسی است، بتوان نقش این کاراکتر را ضد قهرمان بنامیم. ولی من نام او را شخصیت منفی نمی گذارم چرا که همیشه ما با طیفی از رنگهای خاکستری در شخصیت پردازی روبرو هستیم. افراد سیاه و یا سفید مطلق نیستند و در موقعیت های مختلف طیفی از رنگ ها را از خود بروز می دهند. انسان ها با توجه به پیچیدگی های ذاتی ای که دارند نه راه اصلاح برایشان بسته است و نه راه انحراف! برای همین همیشه در بزنگاه های مختلف می توانند مسیر خود را تغییر دهند. شاید اگر با تامل بیشتری به انسان های اطراف خود نگاه کنیم آن ها را به وفور در کنار خود حس می کنیم. به نظرم حکم قطعی دادن درباره شخصیت های قصه به این خاطر است که خود را خالق آن ها می دانیم و اختیاری برای دفاع کردن به آن ها نمی دهیم از نظر من این کار اشتباهی است باید اجازه داد شخصیت ها مانند یک زندگی واقعی آزاد باشند و انتخاب کنند. در همین جاست که در کنار بدی ها و تلخی ها خوبی های شخصیت هم فرصت بروز و ظهور پیدا می کنند. از نظر من اگر این حجم از سیاهی را در قصه و شخصیت پردازی بگنجانیم مانند این است که تنها کورسوی امید و روشنائی را که نهان در دل قصه است

رضا میر کریمی:

اگر می دانستم می خواهم چه بگویم دیگر فیلم نمی ساختم!

اولین مسئله ای که مخاطب با فیلم نگهبان شب با آن روبرو می شود، زمان فیلم است. نگهبان شب محتوای داستانی خود را در دو ساعت شرح می دهد، از نظر خودتان این زمان به نسبت طولانی برای این روایت مناسب بود؟

در مرحله فیلمنامه نویسی که قصه در حال شکل گیری و بسط یافتن است؛ نویسنده تمام ذهن خود را بر قصه پردازی و شرح آنچه که در ذهن اش می بیند، معطوف می کند. در این میان سعی می کند چشمش را نیز بر روی جذابیت های کار نبندد و کمتر پیش می آید که در این مرحله به برنامه ریزی زمانبندی فیلم فکر کند. در واقع قبل از ورود به این مرحله هیچ برنامه ریزی خاصی از زمان بندی فیلمنامه در ذهن نویسنده نیست. بعدتر زمان فیلم از آن جهت بیشتر می شود که نویسنده احساس کرده متن هنوز نتوانسته است به پختگی لازم برای بازگویی مفهوم و زیر متن نهایی کار برسد و برای آن نیاز به زمان بیشتری دارد. وقتی قرار است قصه قوام پیدا کند طبیعی است که نویسنده این مجال را به او می دهد که همچنان پیش رود اما آنچه که در فیلمنامه نویسی و تولید مهم است این است که در این شرح و بسط از جذابیت درام کاسته نشود.

کاملا درست است چرا که من در حین دیدن فیلم نگهبان شب با اینکه زمانی طولانی را روی صندلی سینما بودم، اما احساس کردم با قهرمان قصه فیلم نگهبان شب در یک سفر هستم و نتیجه برایم خوشایند بود....

وقتی تماشاگر به یک سالن تاریک رفته و فیلمی را می بیند در واقع با مجموعه مهارت های سینمایی پیش روی خود مواجه می شود و قصه گو از تمام امکانات سینمایی خود استفاده می کند برای آنکه او را جذب و غرق در فیلم کند. همه این موارد در این جمله خلاصه می شود که سینما باید مانند یک جادو عمل کند و به همین ترتیب است که سینما قدرت محاسبه زمان را از مخاطب می گیرد. بعضی اوقات کارگردانان موفق به این کار می شوند و بعضی اوقات هم خیر! طوری که حتی زمان کندتر از آنچه که هست برای مخاطب می گذرد و گاهی هم تماشاچی یک فیلم سه ساعته را تماشا می کند و به کلی متوجه زمان نمی شود، همه اینها تمهیداتی است که از مرحله فیلمنامه تا پست پروداکشن و فیلمسازی باید مورد توجه قرار بگیرد.

با توجه به سابقه و شناختی که مخاطب از رضا میر کریمی و مولفه